



می‌شود به دریا می‌روند و از نطفه‌ی زرتشت که در دریا محفوظ مانده بار بر می‌دارند و سوشیانس‌ها یا موعودان زرتشتی را به دنیا می‌آورند، یعنی موعودان سه گانه را. اینها برگرفته از اسطوره باروری ناهید و زاده شدن میترا از دامن اوست که به صورت یک اسطوره زرتشتی درآمده است. شما به خوبی در نمادهایی چون گل نیلوفر، صدف، دلفین و خدای اقیانوس در اروپا ارتباط با عنصر آب در تمام آیین‌ها و از جمله آیین میتراپی وجود داشته است و یکی از منابعی که آیین مانویت این نمادها را از آن وام ستانده میتراپیسم است.

و در مورد این که اسطوره‌ی منجی بیشتر یک اسطوره‌ی میتراپی است یا اسطوره‌ی زرتشتی می‌توان گفت اسطوره‌ی منجی که در آن میترا به آسمان عروج می‌کند در خود مهریشت هم آمده است و در سمت و سوهای دیگری چون اسطوره‌های میتراپی در ارمنستان دیده می‌شود. اسطوره‌ی ظهور منجی، چگونگی ظهور کردن او که به مذاهب زرتشتی پسین راه پیدا کرد، از طریق آیین میتراپی بود.

**آیین مانویت و آیین میتراپی هر دو تعاملی با آیین مسیحی (و نه دین آن) دارند. در روند این تعامل آیا تفاوت‌هایی دیده می‌شود؟**

بله، همان طور که گفتید ما یک دین مسیحی داریم و یک آیین مسیحی و حوزه‌ی بحث ما به آیین مسیحی یعنی شکل فرهنگی، فولکلور و مردمی آن برمی‌گردد. کنستانتین آن‌گاه که دین مسیحی را پذیرفت فقط نام آیین خود را تغییر داد. یعنی در واقع همه‌ی مراسم و آداب میتراپی را به نام آیین مسیحی به انجام می‌رساند. مردم هم زیاد عکس‌العمل نشان ندادند چون همان اسطوره، همان افسانه و همان سازمان مذهبی قدیم با اسمی نو در زندگی‌شان تداوم می‌یافت. به همین دلیل است که بخشی از این آیین‌ها کاملاً جنبه‌ی مهری دارد از جمله آداب و رسوم، تغذیه، ادعیه، عبادتگاه، و...

**آیا آیین مانوی وارث اصلی آیین میتراپی است و میترا به عنوان یک خدا در آیین مانوی چه کارکردی دارد؟**

به نظر من آیین مانوی بیش از آنکه از آیین زرتشتی و دیگر آیین‌های جهان متأثر باشد از آیین میتراپی تأثیر می‌پذیرد. میترا یکی از خدایان بزرگ آیین مانوی است. میترا البته باز هم وظیفه‌ی میانجی‌گری خود را در آیین مانوی حفظ می‌کند. پس از افول آیین میتراپی، مسیحیت با آیین قوی‌تری روبه‌رو شد که گستره‌ای در شمال و جنوب اروپا را در برمی‌گرفت و آن آیین مانوی بود.

**در میان نمادها و مفاهیم مانوی و میتراپی حداقل شباهت‌های صوری را مشاهده می‌نمایم مثلاً در مانویت ما عیسای سه گانه داریم و در میتراپیسم میتراپی سه گانه، نمادهایی مانند مروارید، و گل نیلوفر در میتراپیسم دیده می‌شود، حال آنکه گروهی این مفاهیم را برگرفته از نمادهای عرفان شرق دور و مثلاً بودیسم می‌دانند. در این باره چه نظری دارید؟**

جیمز فریزر در کتاب پرچم خود «شاخه‌ی زرین» آنجا که از مکتب‌های مختلف در حوزه‌ی مردم‌شناسی اجتماعی سخن می‌گوید و نظرات آنها را در ارتباط با آیین‌ها و آداب جهان بیان می‌کند در یک جا به آب می‌رسد و بیان می‌دارد که بخشی بزرگ از مذاهب جهان ریشه در تقدس و تقدیس عنصر آب دارند، به جای تقدس گیاهی یا خاکی و یا خورشیدی، ما میترا را همیشه مشاهده می‌نماییم که از صخره سنگ یا گل نیلوفر متولد می‌شود و یا از درون صدف به دنیا می‌آید. این نمادها اغلب با عنصر آب و دریا ارتباط دارند. آیین مانوی نسبت به آیین میتراپی متأخرتر است و بنابراین، این عناصر را از آن وام می‌ستاند. نطفه‌ی زرتشت در کجا نگهداری می‌شود در دریاچه هامون یا همان کیانسه. در تاریخ آیین رازآمیز میتراپی عنوان نموده‌ام که این در اصل یک اسطوره‌ی میتراپی است و یک افسانه‌ی زرتشتی نیست. این دخترانی که گفته

# هنر و اندیشه میترایی

## گفت و گو با هاشم رضی

گفت و گو از : علیرضا حسن زاده



در سال ۱۳۴۵ فرهنگ اعلام اوستا از هاشم رضی در سه جلد منتشر شد. این فرهنگ نامه که حدود ۶۲۰ مدخل شامل مباحث و اعلام اساطیر اوستایی را در برداشت، به شکلی تطبیقی و با مآخذ و مستندات و ترجمه‌ها به چاپ رسید. هاشم رضی به تشویق استاد پورداوود و دکتر بهرام فره‌وشی در نگارش و نشر این کتاب اشاره می‌دارد. پروفسور رامپیس و پروفسور لنتس از اوستاشناسان معاصر هریک جداگانه مقدمه‌ای بر این کتاب نوشتند. پس از این کتاب آثار متعدد دیگری از استاد رضی در زمینه‌ی اوستاپژوهی، و اسطوره‌شناسی به چاپ رسیده که از آن جمله می‌توان به «وندیداد» در ۲۲۵۰ صفحه اشاره داشت. مطلب حاضر گفت‌وگویی است با آقای هاشم رضی در زمینه‌ی هنر و اندیشه میترایی و تداوم آن در آیین‌ها و فرهنگ ایرانی.



## مانی نمی آید عناصر آیینی را که از میترائیسم گرفته، عیناً به کار بندد، بلکه در آن بازبینی کرده و تغییراتی می دهد و بینشی تلفیقی را به وجود می آورد

حکمت خسروانی، حکمت فهلویون، حکمت اشراق و حکمت المشرقیه را به طور عمیق و به شکلی تطبیقی مورد مطالعه قرار دهیم. این موضوع مورد پرسش شما را در موسیقی، نقاشی، شعر و شاعری، سماع، همسرایی و آوازه خوانی، پزشکی، نجوم و هیأت می توان پی گرفت؛ و اینها همه گرانبار از حکمت ایران قدیم و به خصوص آیین میترائی است. شما برای آنکه بهتر بتوانید شعر شاعرانی چون حافظ و مولانا را دریابید، باید حکمت خسروانی، آیین رازآمیز میترائی و صور دیگر نظام های فکری ایران را مورد مطالعه قرار دهید. مثنوی هایی داستانی و فراوان که از: نظامی، امیر خسرو دهلوی، جامی، خواجوی کرمانی، فخرالدین اسعدگرگانی و بسیاری دیگر باقی مانده؛ و نیز انبوهی از داستان های رمزی عرفانی از این شمار است.

شما به اشعار شاعرانی چون حافظ و مولانا اشاره می نمایید و آن را از سرچشمه های آیین ها و اساطیر ایرانی سیراب می دانید. آیا مثلاً در مورد حافظ آن گونه که شما ابراز می دارید بسامدهایی تکرار می شود مثلاً پیرمغان، خرابات، که شما آن را دگرشدهی خراباد می دانید، و این پرسش پیش می آید که آیا حافظ هم تلقی و تأویل خاص خود را از اندیشه ها و عرفان میترائی ندارد. آیا هم آمیزی میان نگاه مثلاً حافظی که آن را لسان الغیب می نامیم که یک حافظ مسلمان است با اساطیر میترائی بر پایه ی تأویل و برداشت حافظ نیست؟

به نظر من هیچ منافاتی میان مسلمان بودن حافظ و بهره مند شدن یا آگاهی او از فرهنگ و اساطیر میترائی وجود ندارد. فرهنگ میترائی یک دقت فرهنگی بسیار متعالی و بزرگ بوده است و بی شک حافظ که یک وجه شاخص از وجود اوست دست کم ایرانی است و از این منبع ایرانی الهام می گرفته است. اشخاص فرهیخته و دانایی به حلقه ی آیین میترائی راه می یافتند و راز آگاه می شدند و حافظ نیز از این دست است. من به هیچ وجه نمی خواهم بگویم که حافظ یک میترائی بوده است ولی می گویم که حافظ با آیین میترائی بسیار آشنا بوده و مفاهیم و اصطلاحات و رسوم شاخص آن را در سروده هایش به کار گرفته است. یکی از مواردی که شما مطرح می نمایید و با پرسش هایی مواجه است این است که برخی از اندیشمندان ایرانی به طور عمیقی با آیین میترائی آشنا بوده و حتی توانایی خواندن آثار پهلوی و... را داشته اند. شما چه دلایلی برای این نظر خود دارید؟

تعداد کسانی که با آیین میترائی و حکمت خسروانی آشنا بودند، کم نبوده است. این گروه را ما از همان بعد از اسلام از سده ی دوم یا اوایل سده ی سوم می بینیم. اگر به منابعی که در این باره در دست داریم نگاه کنیم با اسامی این افراد مواجه هستیم. شیخ ابوالحسن فرقانی، بایزید بسطامی، باباطاهر عریان، شهرزوری، قطب الدین اشکوری، حتی تا این اواخر میرداماد، میرفندرسکی، ملاصدرا و باز هم نزدیک تر تا اواخر قاجار و اوایل پهلوی در ایران و همان مولانا محمد هیدجی به روشنی اشاره به حلقه ی پیرمغان، مجمع مغان و مجمع کسانی که حکمت خسروانی و فهلویون را می دانستند اشاره می دارند و اصطلاحاتی که آنان به کار می بردند نیز دلیلی بر وجود این برداشت است. بعضی می گویند سهروردی چیزی در دست نداشته و یا اطلاع کمی از حکمت و اساطیر ایرانی داشته است، یک چیزی به گوشش خورده و گفته است. اما شما در همان دوران کتاب حمدالله مستوفی را می بینید، که به روشنی کلید فهم موضوع مورد بررسی ماست. حمدالله مستوفی می گوید سهرورد از توابع زنجان است، مردمش به زبان پهلوی سخن می گویند و به پهلوی می نویسند، زبانی که مستوفی آن را غیرمأنوس می داند. آن وقت آدمی مثل سهروردی که از سهرورد برخاسته، و مردی آگاه و دانشمند بوده است، زبان تکلمش چه



افراد چه از لحاظ روحی و چه از لحاظ جسمی ضعیف نباشند، زیرا فرد هر چقدر قوی تر باشد بهتر می تواند سر و اسرار را مکتوم نگاه دارد و می داند که آیین میتراپی، آیین راز بوده است. این مفهوم به حکمت و عرفان ایرانی بعدها ملحق شده و رسوخ می یابد.

چه عناصری را آیین مانوی از آیین میتراپی وام می ستاند. مثلاً میان سازمان مذهبی آن دو و برای نمونه طبقات آن ها چون گزیدگان مانوی و برگزیدگان میتراپی

شباهت هایی وجود دارد؟

ببینید، مانی نمی آید عناصر آیینی را که از میترایسیم گرفته، عیناً به کار بندد، بلکه در آن بازبینی کرده و تغییراتی می دهد و بینشی تلفیقی را به وجود می آورد. اگر اختلافی هم میان این دو آیین وجود داشته باشد اما جنبه ی جرثومه اصلی هر دو یکی است. بدون شک شباهت هایی وجود دارد، مثلاً در سازمان مذهبی آن دو. شاید در آیین مانوی اسطوره شکل عرفانی تری پیدا کرده باشد؛ یعنی حالتی که انسان را از زندگی دور کرده و حیات خاکی را خار بدارد. اما در آیین مهر همان طور که گفتیم آیین ها و رسم ها برای قدرت بخشیدن به روح و جسم رازور بوده است. باید توجه داشته باشید که مانویت در مسیر شکل گیری اش به عنوان یک نظام اساطیری - عرفانی از منابع مختلف و نظام های اساطیری عرفانی گوناگون، از جمله میترایسیم هم بهره برده است.

یکی از مواردی که به طور اخص شما آن را دنبال نموده اید تداوم اساطیر میتراپی در فرهنگ ایرانی است. شما این تداوم را در چه صورت هایی از فرهنگ ایرانی می بینید؟

این موضوع بسیار گسترده است و برای شناخت آن لازم است که

گذر رنجبار یا خارداشتن تن هم در آیین میتراپی و هم در آیین مانوی دیده می شود. آیا اصل ریاضت و رهبانیت از آیین میتراپی به صورت آیین مسیحیت گسترش یافته و از آنجا به مانویت می رسد؟

میترایسیم برخلاف سخن شما آیین ریاضت و خودآزاری نبود، بلکه آیینی بود که برای تقویت جسم و روح انسان آدابی را عرضه می کرد، و از این طریق توان و قدرت فرد را می سنجید. میان آیین مهر و مانویت هزار سال فاصله است. همان طور که اشاره کردم در عصر مانوی، ما هزار سال از آیین میتراپی دور شده ایم و به همین دلیل مفاهیم عرفانی زمینه ی بیشتر و بهتری برای بروز و ظهور می یابند. و مسایل طبیعی و واقعی جای خود را به مفاهیم انتزاعی و اندیشگی و عرفانی می دهند و تفکر بشر بیشتر جنبه ی شهودی می یابد.

پس می شود یکی از وجوه افتراق عرفان مانوی و میتراپی را در خار داشتن جهان از سوی مانویت و عدم نگاه منفی به حیات خاکی از سوی میترایسیم بدانیم؟

در میترایسیم به هیچ وجه جهان خاکی خار داشته نمی شود. بلکه برعکس زندگی بسیار خوب و محتشمانه توصیه می گردد. اما اگر هم رهبانیت یا ریاضتی وجود داشته برای این بود که اشخاص توانمند شوند و



## در آیین مهر آیین‌ها و رسم‌ها برای قدرت بخشیدن به روح و جسم رازور بوده است

ایران در دین زرتشتی پسین مؤثر بود. دین مزدکی و مانوی متأثر از همه‌ی این‌ها بوده است. به همین جهت در همه‌ی اسطوره‌ها، مبانی فکری، فلسفه، حکمت، عرفان، اساطیر و... ایرانی همه در یکدیگر مؤثر بوده‌اند. اسطوره‌ی سیاوش و بخشی از آن مربوط به آیین میتراپی است. رستم عیار نیز چنین است. کی خسرو نیز به طور بارزتر و روشن‌تر. و این موردی بسیار گسترده و از حوصله‌ی این گفت و شنود بیرون است. اما در کتاب «حکمت خسروانی» به ویژه پیش زمینه‌ی پرسش شما، پژوهش شده است.

در بخشی از قصه‌های عامیانه با موتیف‌ها و بن‌مایه‌هایی روبه‌رو هستیم که برخی ریشه‌های آن را در بخش خاصی از اساطیر، چون اسطوره‌های میتراپی می‌جویند. از این جمله است سفر فرسوسوی قهرمان، که اژدها را کشته و آب را جاری می‌سازد. آیا می‌توان رد اسطوره و افسانه کشتن اژدها و جاری ساختن آب را در اسطوره‌های میتراپی جست. در اسطوره‌های میتراپی هم میترا با کمان، بیکانی به سنگ می‌زند و آب را جاری می‌سازد. گروهی نیز معتقدند که داستان سمک عیار و قهرمانی‌های او منشعب از اساطیر میتراپی است. شما در این باره چگونه می‌اندیشید؟

به زمان هخامنشیان که نگاه کنید می‌بینید بیش از بیست قوم و ملت با فرهنگ‌های متفاوت زیر فرمان حکومت واحدی قرار دارند. عادات و رسوم، مذاهب و ادیان، خوراک‌ها، زبان‌ها و اساطیر و افسانه‌های مختلف و متنوعی در نزد این اقوام وجود داشته است. در ارتباط میان این اقوام هریک، از افسانه‌ها و اسطوره‌های یکدیگر آگاه می‌شدند. موتیف‌ها به همراه آدم‌ها به سرزمین‌ها سفر می‌کردند و اسطوره و افسانه‌های مشترکی خلق می‌شد. باتوجه به گستردگی و چیرگی ایران، فرهنگ اقوام مختلفی که در این گستره بود با هم تلفیق می‌گشت. درباره‌ی اسطوره‌ها و افسانه‌های همگون مورد پرسش شما و اسطوره‌ی کشتن اژدها،

اگر بگویم صددرصد این آیین‌ها ریشه‌ی میترایسیم می‌رساند سخن درستی نگفته‌ام. چون از دوره‌های مختلف به این آیین‌ها افزوده شده است. قسمت عمده فولکلور عادات، مراسم، سنن و اسلام ما ریشه‌ای کهن و دیرینه دارند. اینها دارای سابقه‌ای هزاران ساله هستند و باید دانست که هیچ چیز بدون پشتوانه‌ای نمی‌تواند در میان مردم تا این حد جا باز کند. آیین‌هایی هستند که ریشه‌هایی در آیین میتراپی دارند. مثلاً تعیین روزی برای تنظیف کردن اماکن مقدس، اوراد خواندن در گوش کودک، نلث قرار دادن برای مردگان، شمع افروختن یا چراغ روشن کردن بر سر گورها، سقاخانه ساختن. من به بخش عمده‌ی این آیین‌ها در کتاب «گاهشماری و جشن‌های ایران باستان» اشاره نموده‌ام. به نظر می‌رسد یکی از خاستگاه‌هایی که آبشخور آیین‌های ایرانی است، آیین ریشه‌دار و کهنسال میتراپی می‌باشد.

شما در گفته‌هایتان اشاره نمودید که داستان اسفندیار و رستم بیانگر ستیز و برخورد آیین میتراپی و زرتشتی است. آیا در اساطیر و داستان‌های دیگری که ما در شاهنامه با آنها مواجه هستیم، می‌توان نشانه‌های دیگری از آیین میتراپی را فرا جست؟

همان طور که پیشتر گفتم عناصر صرفاً میتراپی نه، اما پیشینه‌های اساطیری ایرانی البته. این پیشینه‌ها را در همه جای فرهنگ ایرانی می‌بینیم در ادبیات، نمایش، تعزیه و تصویرگردانی، نقاشی قهوه‌خانه‌ای. داستان سیاوش در شاهنامه بسیار قدیمی است و به گذشته باز می‌گردد. منظوم این است که آیا در داستان‌های حماسی ما می‌توان به روشنی از داستان میتراپی سخن به میان آورد؟

بافت فرهنگ و دین، مذهب، باورها و رسوم، سنن و عادات، جشن‌ها و سوگ‌ها و... در ایران و وجه شاخص آنها در یکدیگر تأثیرگذار بوده است. آیین زروانی در آیین میتراپی اثر گذاشت. آیین‌های مغان مادی و بومی



## در آیین مانوی اسطوره شکل عرفانی تری پیدا کرده یعنی حالتی که انسان را از زندگی دور می‌کند

همان طور که برای شما گفتم اساس آیین میتراپی پرورش جسم و روح است. این امر باتوجه به صورت این ورزش پهلوانی که پرورش جسم و روح را مدنظر دارد، و آیین ایاری «عیاری» پهلوانی و فتوت، از زمره مراسم آیین میتراپی است. همان طور که مرحوم بهار گفته نمادهای ورزش پهلوانی چون «زنگ» نیز میتراپی است.

آیا سلک عیاران نیز متأثر از آیین میتراپی بوده است؟

آیین‌های عیاری متأثر از آیین میتراپی نیست، بلکه دقیقاً شعبه‌ای از آن است. در ایران یک آیین فتوت و جوانمردی و یک آیین به اصطلاح عیاری وجود داشته است و کسانی چون یعقوب لیث صفاری نیز برآمده از این گروه هستند و نماد آنها نیز شمشیر و شیر یا همان نشانه‌ی میتراپی است. و عیار هم ایار evar در زبان پهلوی است. منتهای الف یا فتحة اضافه در فارسی نو ساقط شده و به صورت «یار» «عیار» درمی‌آید.

آیا قبل از اسلام دقیقاً می‌توان نشانه‌هایی از آیین عیاری را مطرح ساخت؟

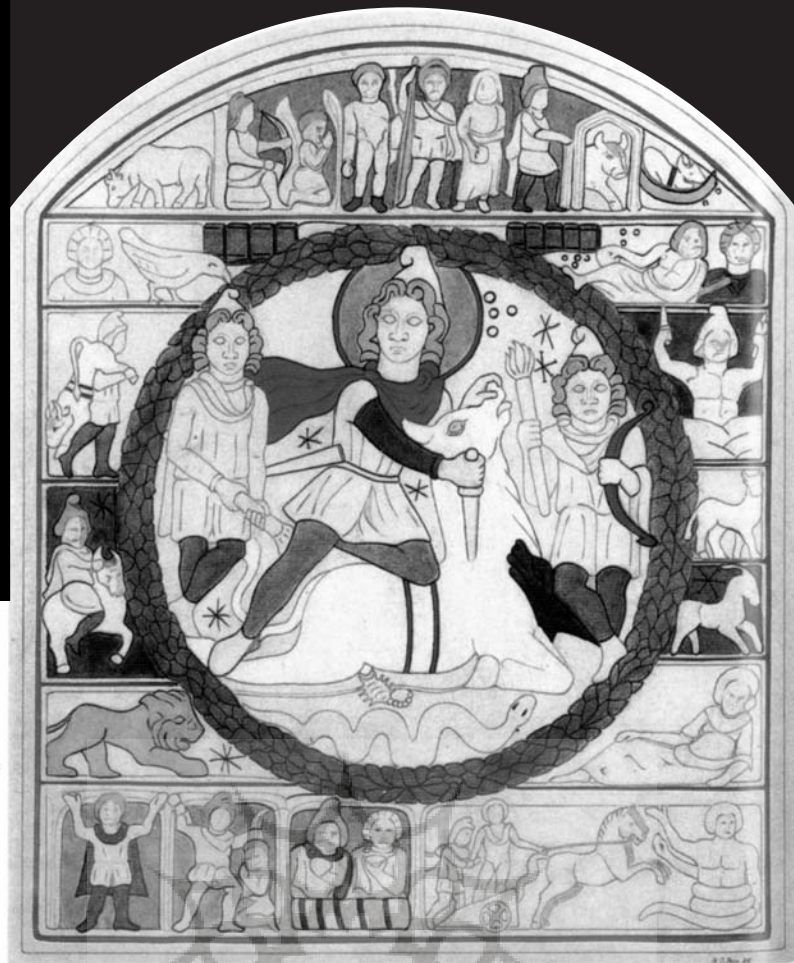
بی‌شک پیش از اسلام نیز آیین عیاری وجود داشته است که منشعب از آیین میتراپی است. بی‌شک ما این نظر را از روی دلایل واژه‌شناسی بیان می‌داریم، آیین عیاران منطبق بر مساوات همکاری، پیمان، کمک و معاضدت به زبردستان و احترام به دوستی بوده است و این درست همان ارزش‌های میتراپی مورد اشاره در بحث ماست.

یکی از مسائلی که در بررسی‌های اخیر مطرح می‌شود آن است که محققان و پژوهشگران ریشه و بنیاد برخی آیین‌های ایرانی را به میترایسیم می‌رسانند. مثلاً آقای فرهاد وره‌رام، مردم‌شناس و مستندساز ریشه‌ی آیین پیر شالی را به جشن مهرگانی می‌رساند و استاد مردم‌شناس آقای دکتر محمود روح‌الامینی نیز آیین قالی‌شویان را منبعث از میترایسیم می‌داند. در این باره شما چگونه می‌اندیشید؟

بوده است، ترکی یا عربی بوده و آیا او پهلوی را نمی‌دانسته است؟! خیلی ساده و روشن عرض کنم، زمانی که به ترجمه‌ی اوستا و گاتا می‌پرداختم، هر وقت که به مشکلی برمی‌خوردم به آثار سهروردی رجوع می‌کردم. در بعضی جاها دقیقاً سهروردی ترجمه‌ی مستقیم آورده است. به همین جهت است که من از آگاهی اندیشمندان ایرانی چون سهروردی بر حکمت خسروانی سخن می‌گویم و این البته تنها یک نظر است اما نظری مستدل است. درباره‌ی حافظ هم این نظر مستدل است. برای مثال وقتی که او صحبت از مهر مهر می‌کند که بر صورت و پیشانی «یار» وجود دارد، دقیقاً یادآور آیین میتراپی است. ما در آیین میتراپی هم می‌بینیم که کسی وقتی به مقام چهارم می‌رسد، مهر یا داغ مهری بر خود می‌زند یا حافظ می‌گوید دوش درس مقامات معنوی به گلپانگ پهلوی می‌زد. این مقامات معنوی که «مقامات حریری» نیست که در گلپانگ پهلوی بیابند «مقامه» بخوانند. بلکه مقام گوشه‌ای از موسیقی است و همان است که اهل عرفان و اهل حق ما دارند. یا این نکته جالب است که اگر خرابات را آن طور که معنی کرده‌اند جایی برای لُهو و لعب بدانیم، آخر آنجا که دیگر نمی‌توان نور خدا را دید. حافظ، مولانا و کسانی چون آنان باتوجه به نبوغ چشمگیرشان توانایی بهره‌گیری از منابع غنی فرهنگ ایرانی در خلق آثار شگرف خود را داشتند و این مورد را با مستندات در آثار بزرگان فلسفه، عرفان و حکمت دوران اسلامی می‌یابیم و تا حدی که بتوان یک پیش‌نویس نامید، این جانب در کتاب «حکمت خسروانی» مورد پژوهش قرار داده‌ام.

موردی که استاد بهار به آن اشاره می‌کند تداوم آیین میتراپی در آیین‌هایی چون ورزش پهلوانی زورخانه است. شما در این مورد چگونه می‌اندیشید؟

من با این نظر استادبهار کاملاً موافق هستم. این بازمانده‌ی آیین‌های ایرانی، مشخص‌ترین رسمی از رسوم آیین میتراپی نیز هست.



پس ما باید در شناخت بن و ریشه‌ی آیینی قصه‌های عامیانه به خاستگاه‌های متکثر آیینی اشاره نماییم و تعدد تفاسیر را بپذیریم. و می‌توان گفت که این مضامین و بن‌مایه‌های مشترک و واحد، خاستگاه‌های متعددی در فرهنگ ایرانی دارد که یکی از آنها می‌تواند آیین میتراپی باشد؟

بله، همینطور است. مثلاً در مورد همان بن‌مایه‌ی مورد اشاره‌ی شما یعنی جاری ساختن آب، این نشانه‌های مشترک در همه جا دیده می‌شود و برای مثال حضرت موسی (ع) هم به سنگ اشاره می‌کند، ضربه می‌زند و از آن آب جاری می‌شود. میترا نه فقط از سنگ آب جاری می‌کند بلکه از آسمان هم آب جاری می‌نماید. و من پیشتر در کتاب «میترایسیم» اشاره کرده‌ام که در اینجا سنگ نماد آسمان است. صخره سنگ در اوستا اسمنه *asmana* نام دارد و در عین حال به معنی چرخ گردون است. در گذشته فکر می‌کردند که سقف آسمان از سنگ پوشیده است. میترا تیری به سمت سنگ رها می‌کند و آب از آن خارج می‌شود. میترا - ورونه در اساطیر ودایی بر ابر اشاره می‌کند و آب جاری می‌شود. این جا سنگ و آسمان هر دو یکی است.

اجازه دهید با یک مثال دیگر بحث در این باره را کمی روشن کنیم. در قصه‌ای عامیانه از موجودی به نام میر - ماهی که گونه‌ای درویش - ماهی است و خون او شفا می‌بخشد، سخن می‌رود. آیا در این قصه باید به دنبال

من از لحاظ هنری به معنی اخص کلام تشابهی میان این دو نمی‌بینم. چون هنر مانوی بیشتر به هنر شمال شرق ایران نزدیک است. اما هنر میتراپی در شکل و فرم گونه‌ای دیگر است و به هنر یونانی، رومی و گاه هنر آسیای صغیر نزدیک می‌شود. مهرابه‌هایی که از آن اشخاص فروتر و کم‌مال‌تر بود آثار تزئینی‌اش خیلی ساده و ابتدایی‌تر است. هنر اعلای هنرمندان میتراپی در مهرابه‌های بزرگی که در سال ۱۹۳۶ و ۱۹۴۰ در کشورهای چون آلمان، انگلستان، ایتالیا و بالکان پیدا شد، مشاهده می‌گردد. هنر میتراپی را باید از لحاظ ارزش‌های هنری و در محدوده‌های جغرافیایی نفوذ آیین میتراپی ارزیابی کرد. در مثل نقوش نمادین، سنگ‌برجسته‌ها و... که در شمال آفریقا پیدا شده و آثاری که در روم یافته شده است، یا مهرابه‌هایی که در آلمان یا بالکان، یا اسپانیا و انگلستان، یا بین‌النهرین یافت شده، هر یک جداگانه در محدوده‌ی جغرافیایی پیدایی‌شان باید ارزش‌یابی گردد.

فرانتس کوهن در کتاب «راز و رمزهای میتراپی» که نگارنده آن را ترجمه کرده است، آخرین بخش کتاب خود را به این مورد ویژگی داده است؛ اما طی نزدیک به یک صد سالی که از آن تاریخ می‌گذرد، مقادیر بسیاری از آثار میتراپی در مهرابه‌ها به دست آمده که آن پژوهش‌ها را بسیار ناکافی می‌نماید، لیکن کلید و اصولی برای ارزش‌یابی هنر میتراپی به دست داده است.



## شپشک‌های نام‌آنان در مطالعات فرهنگی

که در ایران ناشناخته مانده است و به همین دلیل ما، در بررسی آثار میتراپی با مشکل مواجه‌ایم. مثلاً فرض کنید که رساله‌ای از حلاج باقی مانده به اسم طاسین‌ها، که محققان آن را به حلاج منسوب می‌دانند. وقتی که شما نگاه می‌کنید می‌بینید که نقوش نمادین و سمبلیک به دست داده و درباره‌اش هم تعاریفی را مطرح کرده است، اگر تعاریف او نبود این نقوش‌ها برای ما هیچ ارزشی نداشت. یا سه چهار تا نقش از سهروردی باقی است که می‌گوید اساس حکمت اشراق در آن خلاصه و چکیده می‌شود. نقش‌شناسی متکی بر دانش عمیق و گسترده‌ای باید باشد: اوستاشناسی، آشنایی با اساطیر ودایی، خاورمیانه و بین‌النهرین از این جمله است. این دانش به ما کمک می‌کند تا دریابیم مراسم و سنت‌ها و آیین‌های امروز به کدام بخش از فرهنگ ما چون فرهنگ میتراپی، زرتشتی و... در نزد اقوام مختلف برمی‌گردد.

به نظر می‌رسد که در کنار هنر میتراپی باید از هنر مانوی به عنوان هنری آیینی شاخص و گسترده نام برد، آیا میان هنر مانوی و هنر میتراپی وجوه تشابهی از نظر مضامین عرفانی دیده می‌شود چون به هر حال هر دو آیین عرفانی به شمار می‌آیند؟

نمی‌توانیم آنها را صرفاً زرتشتی، یا صرفاً میتراپی یا تنها مزدکی یا فقط مانوی یا زروانی یا... بدانیم.

اینها به عنوان نظام‌های اساطیری و اندیشگانی با هم تبادیل و داد و ستد داشتند. آنها در گرفت و گیر عناصر فکری و فرهنگی و اعتقادی بوده‌اند. ما نمی‌توانیم آنها را به میترایسم تحویل کنیم. اما میترایسم شمول بیشتری نسبت به بقیه داشت و این البته عجیب است چرا که از میترایسم سند مکتوبی در دست نداریم. و تنها یک پایروس مصری را به آن منسوب می‌کنند که در اصالت این انتساب هم گروهی شک می‌کنند. آن وقت گستردگی و عظمت این آیین برای ما جای تعجب دارد و این امر بی‌شک به غنا، محتوا و کشش این آیین رازآمیز بازمی‌گردد.

با توجه به آنکه میترایسم آثار و اثر مکتوب ندارد، هنر میتراپی باید از اهمیت بسیاری برخوردار باشد؟

بله هنر میتراپی از همین جهت دارای اهمیت بسیاری است. بسیاری از نقوش هست که نمی‌توان برای آنها تعریفی ارائه کرد و ناشناس مانده و جزء اسرار است و البته بخش عمده‌ای هم به کوشش محققان شناخته شده‌اند. نقش‌شناسی، نمادخوانی و رمزگشایی یکی از آن نحله‌هایی است





## حافظ با آیین میترايي بسيار آشنا بوده و مفاهيم و اصطلاحات و رسوم شاخص آن را در سروده‌هايش به كار گرفته است

- سياسي داشتند؟

بعد از اسلام حلقه‌های میترايي خیلی زیادی، به صورت یک نهضت فکری، سياسي و رزمی وجود داشت. شاخص‌ترین آنها در میانشان نهضت یعقوب لیث صفاری بود. این نهضت‌ها، نهضت‌های عرفانی بودند اما باز هم آیین مهر، یکی از حلقه‌های آنها بود. حلقه‌های مانوی، مزدکی، دهریه، زندیق‌ها، راونی‌ها و زرتشتی‌ها همه بودند. زرتشتی‌ها به دودسته تقسیم می‌شدند یکی زرتشتی‌های سنتی و دیگر زرتشتی‌های اهل فکر که حلقه‌ی اهل فکر آنها بسیار قوی بود و شعوبی‌ها از میان آنها برخاستند. بنابراین تنها میترایسم بر این نهضت‌ها تأثیر ننهاده، بلکه کل آیین‌های ایرانی روی آنها تأثیر گذاشتند. در این نهضت معمار کار خودش را می‌کرد، شاعر کار خودش را، موسیقی‌دان کار خود را و این بدان معناست که فرهنگی چند هزار ساله به این شکل تداوم یافت. چون این فرهنگ خیلی قوی بود، به حیات خود تداوم داد. اما همان طور که گفتم مجموعه‌ای از آیین‌های ایرانی بر این نهضت‌ها تأثیر نهاد.

شما شعوبی‌ها را مثال زدید. آیا می‌توان وجوهی را که از آیین میترايي

یا فرهنگ ایرانی به این نهضت تداوم یافت، ذکر نمایید؟

چیزهایی از آیین میترايي به این نهضت‌ها انتقال یافت که در خود آیین میترايي هم بود. مثلاً آیین تغسیل یا شست و شو، پاکیزه داشتن، آیین قربانی کردن حیوان، ادعیه و اذکار خواندن برای نزدیکی به خداوند البته این‌ها مابۀ‌الاشتراک آیین‌های ایرانی از جمله آیین زرتشت هم بوده است. اما باورهای خاصی را هم می‌توان ذکر کرد. مثلاً این باور که اگر در هر خانه خروس باشد شیطان وارد آن نمی‌شود. در فرگرد ۱۸ وندیداد این امر به روشنی آمده و می‌دانید که خروس پیک خورشید است. اینها چیزهایی است که باقی‌مانده و حتی هنوز آن را می‌بینید.

پرسش مهم دیگری که در ارتباط با نظام‌های عرفانی - اساطیری

ایران کهن مطرح است این می‌باشد که چگونه اساطیری و هنر حماسی به اساطیر و هنر عرفانی تبدیل می‌شود؟

هر فکر و یا نهضت فکری که به وجود می‌آید مولود زمانش می‌باشد. نهضت فکری در دوران سهروردی هنگامی به وجود آمد که تشریح و تقدس، و یا ظاهرنامی بر باطن‌گرایی، بر فکر درست و بر اندیشه و طریقت آزاد غلبه داشت. قدرت در دست قدرتمندانی بود که از قدرت تکفیر هم برخوردار بودند و قدرت تکفیر یعنی کشتن و از میان برداشتن آنان که فکر متفاوتی دارند. اما در اساطیر عرفانی چرا رستم، سیمرغ و اسفندیار دیگر آن رستم، سیمرغ و اسفندیار شاهنامه نیستند و آنچنان که در گفته‌های سهروردی می‌بینم رنگ و جلوه‌ی عرفانی می‌گیرند. بگذارید مثالی بزنم وقتی که مسیح ظهور کرد، اورشلیم و بیت‌المقدس در دست رومی‌ها بود. در آن وقت قدرت در دست رومی‌ها قرار داشت و اگر می‌آمدند و دختر کسی را به زور به کنیزی می‌بردند کسی نمی‌توانست جلوی آنها بایستد و یا مقاومت کند و اگر می‌آمدند و به عنوان باج و خراج از خانه مالی را برمی‌داشتند کسی نمی‌توانست دفاع و اعتراض نماید. به همین جهت مسیح گفت اگر رومی‌ها آمدند و بردند مقاومت نکنید. اگر کتتان را بردند، پیراهنتان را هم دریاورید و به آنها بدهید. اگر بر یکسوی چهره‌تان سیلی زدند، آن طرف صورت را هم بگذارید و نگهدارید که سیلی بنوازند. مسیح فرزند زمان خویش است.

او برای اینکه مقداری از تعارض بکاهد این کار را می‌کند. اما در قرن سوم و چهارم زمانی که مسیحیت قدرت را به دست می‌گیرد، پاپ در یک دست شمشیر داشت و در دست دیگر تسبیح و می‌گفت هر که بیشتر از کفار بکشد، بیشتر صواب و پاداش خواهد برد و این مسأله‌ای است که در



## نقش‌شناسی، نمادخوانی و رمزگشایی یکی از آن نحلّه‌هایی‌ست که در ایران ناشناخته مانده است و به همین دلیل ما، در بررسی آثار میتراپی با مشکل مواجه‌ایم

بشر ابتدایی سعی می‌کرد که برای کسب قدرت و نیرو خون قربانی یا شکار حیوانی یا انسانی را به خود انتقال دهد. هنوز در سودان آیین‌هایی در این زمینه دیده می‌شود. مردم‌شناسان متوجه شدند که گاوهای آنها بسیار ضعیف است. پی‌جویی کردند و متوجه شدند که آنها یک رگ از گردن گاو را باز می‌کنند و خون آن را می‌نوشند و بعد مقداری گل روی آن می‌مالند تا خوب شود. و به همین دلیل گاوها بسیار ضعیف هستند. و یا حیواناتی را که می‌کشند از گوشت و خونشان تغذیه می‌کردند که قدرتمند شوند. پس در بررسی اعتقادات و باورها نخست باید جنبه‌های مردم‌شناختی را مطرح ساخت.

شما به سروده‌ها، موسیقی، سماع یا رقص در آیین میتراپی اشاره نموده‌اید. آیا آنچه ما در نزد اهل حق و یا برخی از درویش می‌بینیم می‌تواند منشعب از چنین ساختاری باشد. اینکه آنان مینوچهرگان را عین خدا می‌دانند و یا فرزند او و...؟

زیر رساله‌ای منتشر کرد که در آن رساله با یکی از کردهای ایرانی اهل حق به گفت‌وگو پرداخته بود. آن کرد اهل حق داستانی را برای زهر تعریف کرد که کاملاً یک داستان میتراپی است. به نظر من این آیین‌ها که اغلب ربطی هم با متون مستند دینی ندارد، منشعب از آیین‌هایی چون آیین میتراپی است و نزدیکی بسیار زیادی با آن دارد. از سوی دیگر در کتاب «تاریخ آیین رازآمیز میتراپی» و پیش از آن در «آیین مهر / میترایسیم» به پژوهشی در موارد همانندی باورهای اهل حق و آیین میتراپی ارائه کرده‌ام.

آیا میترایسیم در ساختار سیاسی ایران پس از اسلام نیز نقش داشته است، گروهی برخی از نهضت‌های سیاسی بعد از اسلام را چون شعبویه، اسماعیلیه و... متأثر از آیین میتراپی می‌دانند. نهضت‌هایی که وجه عرفانی

خاستگاه آیینی خاصی بود؟ و بنابر اسطوره‌های ودایی، میترا خون او را پس از قربانی کردن آن با اکراه می‌آشامد که این اسطوره، در آیین به صورت خوردن شراب درآمده است. شما اشاره می‌کنید که از آشامیدن این خون، قدرت به دست می‌آید. حالا در قصه ما موجودی به نام «میرماهی» داریم که سلطان ماهیان است و خون او شفا می‌بخشد. او در جلوه‌ی یک درویش به قهرمان داستان کمک می‌کند و به او قدرت طبابت می‌دهد. پرسش این است که با توجه به اجزایی که در این قصه می‌بینیم چون خون شفابخش، موجود ابری و تقدس آن، آیا رنگمایه‌ی میتراپی در این قصه بیشتر است؟

ببینید خون مایه‌ی حیات و قدرتمندتر شدن است. انسان ابتدایی می‌دید که چگونه در جنگ‌ها یا شکار، خون از بدن موجود بیرون آمده و او می‌میرد. او قدرت اعجاب‌آوری به این مایه‌ی سرخ‌رنگ نسبت داد. با توجه به این قدرت شگفت‌آور، او برای به دست آوردن قدرت از خون می‌آشامید، مثلاً در جنگ میان قبایل، خون دشمنی را که می‌کشند، می‌نوشیدند. و یا در سال قویترین فردی را که کشتی می‌گرفت و پهلوان بود، در مراسم توتیمیک کشته و از خون و گوشت او تناول می‌کردند. در مردم‌شناسی به ویژه مردم‌شناسی قبیله‌ای مردم‌شناسانی چون وسترمارک، تیلور و... به این آداب و آیین‌ها اشاره کرده‌اند. کمپفر در سفرنامه‌اش می‌نویسد که در اصفهان از طرف شاه‌صفوی شتر بزرگی را قربانی می‌کنند و مردم از این شتر حتی یک قطره خون یا گوشت و زواید باقی نمی‌گذارند! پس اینجا ردپای آیینی خاص مطرح نیست، بلکه موضوع ریشه‌ای و بنیادی‌تر است.

رسم دیگری که در ظاهر شبیه به آیین‌های میتراپی است رسم عقیده کردن است. در این باره آیا می‌توان نشانه‌هایی را سراغ یافت؟

अपवशतानां अपरथरेणं एताताशा  
 तेनरोत्तं अपवशतापडीमनमोथात्ता  
 कुपाशा तेये अपापीशातनथीशोधी  
 कारे अपाशात अपरहरोद पाहशाहो  
 हरमेहरवांधी



## پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یک جزء است از کل. این کل نیز هنوز چنانکه باید در دسترس همگان نیست. در سال‌های ۴۷-۵۰ که کلاس‌هایی داشتم با عنوان «فرهنگ مزدیسنا» و دروس آن در کتابی به نام «گنجینه اوستا» منتشر شد، در مقدمه آن کتاب درباره تقسیم‌های عناصر فرهنگی و اساطیری ایران با جدول‌بندی پژوهش‌ها، راه‌کارهایی ارائه کرده‌ام. شناخت اساطیر ایران باستان، در طیف گسترده‌ی آن برای درک و معرفت و پژوهش در اساطیر و فرهنگ اساطیری دوران اسلامی تاریخ ایران و انبوه مثنوی‌های داستانی و قصه‌های بلند و حماسه‌ها و عرفان و تصوف و ادبیات این دوران ضروری است و بدون معرفت به پیشینه‌های چنین آثاری، هیچ کاری از پیش نمی‌رود و نتیجه‌گیری‌ها و کارکردها، حتی در هنرهای سمعی و بصری و سینما و موسیقی نیز دارای اصالت نمی‌تواند باشد. به همین جهت است ضرورت معرفت به اساطیر ایران کهن روزگار، کلید اصالت و کارایی کار و معرفت به فرهنگ و ساختارهایی درست و استوار می‌تواند باشد.

یعنی بنده‌ی خورشید. او غلام آفتاب بوده. وقتی او به مذهب جدید درآمد اسمش را هم عوض کرد و آن را محمد خدابنده گذاشتند. بله این همان خُرخانه است و در اشعار فارسی از داغ مهر، یا مهر مهر، سماع، دایره‌ی پیرمغان و خراباتی که نور خدا را در آنجا می‌توان دید، سخن می‌رود. و می‌دانیم که مهری‌ها به پاکیزگی، و سماع روحاً و جسماً علاقه داشته‌اند. به همین جهت است که هاتف اصفهانی می‌گوید نیمه شب سرگشته و حیران رفتم و رفتم و خراباتی دیدم که آنجا را جارو زده و تمیز کرده بودند، آتش‌ها روشن بود و ساقی‌ها در حال می‌دادن بودند و من آنجا می‌معرفت خوردم و مدهوش آنجا افتادم. برای شناخت ادبیات و عرفان ایرانی لازم است سرچشمه‌های فرهنگ ایرانی را به خوبی بشناسیم.

اهمیت شناخت اساطیر دوره باستان ایران و از جمله میترائیسم تا چه حد است و اصولاً شناخت اساطیر از چه حیث دارای اهمیت است؟ برای پاسخ لازم است تا نخست معرفت و شناختی نسبت به اساطیر تطبیقی ایران داشته باشیم. جهت این شناخت، بیش از هر چیز معرفت به فرهنگ باستانی ایران لازم است. اساطیر ایرانی، در بافت فرهنگ ایران،

آیین‌های عیاری متأثر از آیین میتراپی نیست، بلکه دقیقاً شعبه‌ای از آن است. در ایران یک آیین فتوت و جوانمردی و یک آیین به اصطلاح عیاری وجود داشته و کسانی چون یعقوب لیث صفاری نیز برآمده از این گروه هستند و نماد آنها

نیز شمشیر و شیر یا همان نشانه‌ی میتراپی است، و عیار هم ایار eyar در زبان پهلوی است، منتها الف یا فتحه‌ی اضافه در فارسی نو ساقط شده و به صورت «ایار» «عیار» درمی‌آید

اندیشه خود شدند. یعنی پهلوانان حماسه و میدان رزم به صورت پهلوانان اندیشگانی و عرفانی درآمدند.

به همین جهت است که به نظر من درباره‌ی داستان‌های شاهنامه و تغییر و دگرگونی‌های آن هیچ کاری نشده است، به غیر از آنکه شاهنامه را تصحیح کرده‌اند! ببینید جمشید می‌گوید که من «روان را به سوی آسمان رهبرم» و روان‌ها را به سوی آسمان می‌برم. جمشید داور ارواح است. روان نیک را به سوی آسمان می‌برد و به بهشت می‌رساند و روان بد را به سوی دوزخ می‌برد. اما نقش‌های جمشید و تغییر و تحول نقش‌های او به خوبی بررسی نشده است. یا موارد عجیب دیگری مثلاً در دین مانوی از خربت صحبت می‌کنند. می‌گویند این خربت یا مرغابی بزرگ است! بعضی‌ها هم می‌گویند این به معنی احمق، گول و نادان است آن وقت این احمق و نادان به خُرخانه می‌رود. می‌گویند این خُرخانه است یعنی اصطبل! خوب کسی نیست بپرسد آخر این خربت برای چه با مولوی صحبت می‌کرده با او مشاجره و مباحثه می‌نمود.

این‌ها همه گمان‌های اشتباه است. این واژه در اصل خُرید یعنی نگاهبان معبد خورشید است که از خُرخانه یعنی مهرابه و معبد خورشید سر برون می‌آورد و به طعنه به مولوی می‌گوید چقدر حرف‌های تکراری می‌زنی. حالا براساس این معنا و تفسیر است که می‌توان دریافت چرا مولانا می‌گوید من غلام آفتابم. «غلام آفتاب» همان سلطان محمد خُرینده است. می‌گفتند اسم این شاهزاده، یعنی اولجایتو به معنی خُرینده بوده و او چاروادار بوده و خر و استر داشته و از اینجا به آنجا می‌رفته است! آخرین استدلال دیگر چیست؟! این همان خُرینده یعنی عبدالشمس است



مذاهب و ادیان زیادی می‌بینیم. در زمان سهروردی قدرت حماسی برای ایرانی آزاده وجود نداشت. به همین جهت اساطیر عرفانی شکل یافت یعنی دامن کشیدن، نشستن، و تفکر کردن. آن جنبه‌های سازنده‌ی زندگی به صورت حماسه از دست رفت و آن جنبه‌ی زورآزمایی برای آنکه جسم و روح ورزیده‌تر شود، در گذر از رنج‌ها رخ نهان ساخت و کشتن خصم به صورت کشتن نفس و روح درآمد. یعنی انسان کم بخورد، کم از لذات زندگی بهره‌مند شود، دامن فروکشد و گوشه‌ای بنشیند و اگر کسی توی سرش زد، سرش را پایین‌تر هم بیاورد که ضربه‌ی دیگری هم بنوازد. در یک چنین زمانی سهروردی تا آنجایی که می‌توانست گفت، ولی به همان اندازه‌ای هم که گفت، خونش را پای سخن حق خود گذاشت. حلاج هم همین‌ها را گفت و خونش را پای حرف حق خود نهاد. ابوالحسن خرقانی و عین‌القضاة همدانی هم از همین گونه بودند. اینها هم کشته‌راه